

تحلیل ماهیت ضمیمه رافع ربا در فرض اجتماع بیع و اجاره در عقد واحد

محمود اکبری • استادیار، گروه حقوق، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آیت الله العظمی بروجردی، بروجرد، ایران.

m.akbari@abru.ac.ir

چکیده

جواز «جمع بین عقدین» در فقه امامیه، امکان تلفیق دو یا چند عقد مستقل، مانند بیع و اجاره را در قالب یک انشاء واحد فراهم می‌سازد. این جواز که مبتنی بر عمومات ادله صحت معاملات و اجماع فقیهان است، با این پرسش بنیادین مواجه است که آیا این جواز شکلی، می‌تواند قواعد آمره ماهوی مانند حرمت ربا را تحت الشعاع قرار دهد؟ این مسأله به‌ویژه در مواردی که یکی از عقود تشکیل‌دهنده، واجد وصف حرمت نظیر ربوی بودن باشد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. پژوهش پیش‌رو، با هدف حل تعارض ظاهری بین جواز جمع بین عقدین و حرمت ربا، به بررسی این سؤال می‌پردازد که آیا در عقد تلفیقی بیع و اجاره، «عقد اجاره» می‌تواند به‌مثابه «ضمیمه رافع ربا» برای جزء بیع عمل نماید؟ در این راستا، تحقیق حاضر با روش توصیفی تحلیلی، ضمن تبیین مبانی فقهی عقد تلفیقی، به کالبدشکافی ماهیت ضمیمه و شرایط تأثیرگذاری آن پرداخته شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که تمایز جوهری بین «ضمیمه کالایی» (ضم مال به مال) و «ضمیمه عقدی» (ضم عقد به عقد) موجود است؛ ضمیمه کالایی با تغییر ماهوی «مبیع» و ایجاد یک موضوع مرکب جدید، آن را از شمول ادله ربا خارج می‌سازد؛ حال آنکه، ضمیمه عقدی به دلیل استقلال ذاتی عقود و تفکیک‌پذیری آن‌ها، فاقد چنین تأثیری است. جستار حاضر با ارائه معیاری ماهوی برای تفکیک ضمیمه مؤثر از انضمام صوری، دلالت‌های مهمی برای ارزیابی اعتبار قراردادهای ترکیبی مدرن در حقوق مالی اسلامی خواهد داشت.

واژگان کلیدی: اجتماع عقود، عقد تلفیقی، اجتماع بیع و اجاره، حرمت ربا، ضمیمه رافع ربا.



۱. مقدمه

انعطاف‌پذیری نظام حقوقی اسلام در حوزه قراردادهای، ظرفیت بالایی برای پذیرش ساختارهای معاملاتی پیچیده از خود نشان داده است. یکی از برجسته‌ترین مصادیق این ظرفیت، قاعده جواز «جمع بین عقدین» است که به موجب آن، طرفین می‌توانند دو یا چند ماهیت حقوقی متمایز، مانند بیع و اجاره، را در یک انشاء واحد و به ازای عوضی یکتا منعقد نمایند (حلی، ۱۴۱۴، ج ۱۰، ص ۲۹۰؛ محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۲۹). این اصل که در متون فقهی با استناد به عمومات صحت معاملات مانند «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» و «تِجَارَةُ عَنْ تَرَضٍ» به رسمیت شناخته شده (خویی، بی تا، ص ۴۰۰؛ سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱۹، ص ۱۸۱)، تا بدانجا مورد اتفاق است که در آثار فقهی بر آن ادعای عدم خلاف یا اجماع شده است (عاملی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۲۸۰؛ نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۳، ص ۲۳۳). این پذیرش گسترده، به مثابه سنگ بنای این پژوهش عمل می‌کند.

این جواز بنیادین، بستر مناسبی برای طرح پرسش‌های دقیق‌تری در سطوح زیرین نظریه قراردادها فراهم می‌سازد. چالش اصلی هنگامی پدیدار می‌گردد که عقد تلفیقی با احکام وضعی خاصی که شارع برای هر یک از اجزای تشکیل‌دهنده آن مقرر نموده است، در تقابل قرار گیرد. به بیان روشن‌تر، پرسش محوری این است که اگر یکی از عقود تشکیل‌دهنده مجموعه، مصداق معامله‌ای قرار گیرد که مشمول قواعد آمره و خاصی (مانند حرمت ربا) باشد، چه سرنوشتی برای آن جزء و در نتیجه برای کل معامله متصور خواهد بود؟ این مسئله هنگامی که با حکم حرمت «ربا» مواجه می‌شود، به اوج پیچیدگی خود می‌رسد. برای تبیین عینی این چالش، فرض کنید متعاملین در ضمن عقد اجاره یک خانه، همزمان یک دینار را در قالب همان صیغه واحد و در مقابل بخشی از عوض کلی (که آن هم از جنس دینار است) به فروش رسانند. در این صورت، این پرسش اساسی مطرح می‌گردد که آیا می‌توان با توسل به راهکار فقهی «ضمیمه»، عقد اجاره را به عنوان عامل رافع ربا تلقی کرده و از عنوان ربوی بودن معامله اجتناب نمود؟ به عبارت دیگر، آیا عقد اجاره می‌تواند نقش «ضمیمه رافع ربا» را برای جزء ربوی معامله ایفا کند؟ (یزدی،

۱۴۰۹، ج ۲، ص ۶۲۴).

این پژوهش با هدف پاسخگویی به این پرسش دقیق، بر این فرضیه اصلی تکیه دارد که در تحلیل فقهی، میان دو مفهوم «ضمیمه شدن یک مال دیگر به مبیع» (ضم مال به مال) و «ضمیمه شدن یک عقد مستقل به عقد بیع» (ضم عقد به عقد)، تمایزی جوهری و ماهوی وجود دارد. بر این مبنا، استدلال محوری مقاله آن است که «عقد اجاره» به دلیل برخورداری از استقلال ذاتی و ماهوی، حتی در صورت جمع شدن در یک انشاء واحد با عقد بیع، فاقد ویژگی‌های حقوقی لازم برای ایفای نقش «ضمیمه رافع ربا» برای «عقد بیع» می‌باشد. به بیان دقیق‌تر، این تحقیق در پی اثبات این مدعاست که انضمام یک ماهیت حقوقی مستقل (مانند عقد اجاره) به یک عقد دیگر (مانند عقد بیع ربوی)، قادر به تغییر موضوع و ماهیت معامله ربوی نبوده و در نتیجه، نمی‌تواند به عنوان راهکاری مؤثر برای رفع حرمت ربا قلمداد گردد. این ادعا از طریق کالبدشکافی استدلال‌های دقیق فقهی و با اتکا به منطق حقوقی ارائه شده در تحلیل‌های متأخر فقهی مورد تبیین و اثبات قرار خواهد گرفت (خویی، ۱۴۱۸، ج ۳۰، ص ۴۰۴؛ حکیم، ۱۴۱۶، ج ۱۲، ص ۱۴۷).

۲. مبانی تحلیلی عقد تلفیقی

۲-۱. پیشینه و ادله جواز: از اتفاق نظر تا عمومات

جواز جمع بین عقود مختلف در یک معامله واحد، از چنان مقبولیت و پشتوانه استواری در فقه امامیه برخوردار است که می‌توان آن را در زمره اصول مسلم و مورد اتفاق فقها این مکتب فقهی به شمار آورد. گستره این پذیرش، تقریباً تمامی ادوار فقهی را درنور دیده و فقهای بزرگی از شیخ طوسی در «المبسوط» و ابن ادریس در «السرائر» گرفته تا ابن سعید حلی در «الجامع للشرائع» (ابن سعید حلی، ۱۴۰۵: ص ۲۵۰)، علامه حلی در آثار متعدد خود، شهید اول در «الدروس» و «القواعد و الفوائد» (شهید اول، بی تا: ج ۲، ص ۱۳۰)، و نیز فقهای متأخری مانند

فاضل مقداد (۱۴۰۳: ص ۳۵۳)، فیض کاشانی (بی تا: ج ۳، ص ۵۴) و شیخ یوسف بحرانی (۱۴۰۵: ج ۱۸، ص ۴۷۴) را شامل می‌شود. با این حال، این اجماع قوی، با وجود برخی آرای منفرد و تأملات محدود، مانند نظر محقق اردبیلی، شکل گرفته است. منشأ اصلی تردید ایشان به دو اشکال کلیدی بازمی‌گردد: نخست، غیرمتعارف بودن چنین ساختار قراردادی و دوم، جهالت به عوض مشخص هر یک از عقود در ترکیب مذکور (محقق اردبیلی، ۱۴۰۳: ج ۸، ص ۵۳۲).

اساس استدلالی این جواز گسترده در جمع بین عقدین، به «عمومات و اطلاقات» ادله صحت معاملات بازمی‌گردد. از منظر فقهای امامیه، هر تعهد عقلایی که بر پایه رضایت طرفین شکل گرفته باشد، مصداقی از «عقد» یا «تجارت» بوده و مشمول ادله‌ای چون آیه شریفه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده: ۱) و «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» (نساء: ۲۹) قرار می‌گیرد، مگر آنکه دلیلی خاص آن را از این دایره شمول خارج کند. عقد تلفیقی نیز، به عنوان یکی از مصادیق «عقد» و «تجارت»، در صورت عدم وجود دلیل مبطل، مشمول این اصل کلی بوده و صحیح تلقی می‌گردد (آیت‌الله خویی، بی تا: ص ۴۰۰؛ سبزواری، ۱۴۱۳: ج ۱۹، ص ۱۸۱).

در برابر این استدلال، قوی‌ترین اشکال مطرح شده، مبتنی بر شبهه «عدم تعارف» و در نتیجه، «انصراف ادله» به عقود متعارف و شناخته‌شده است. بر پایه این دیدگاه، عمومات ادله صحت، تنها ناظر بر معاملاتی هستند که در عصر شارع یا در سنت متشرعه رواج داشته‌اند و ساختارهای قراردادی نوظهور و نامأنوس را شامل نمی‌شوند (آیت‌الله خویی، ۱۴۱۸: ج ۳۰، ص ۴۰۲). این اشکال از دو منظر مورد نقد و رد قرار گرفته است. نقد نخست (رد صغروی)، اصل نامتعارف بودن چنین عقدی به چالش کشیده شده است؛ زیرا هرچند این قبیل قراردادها ممکن است کم‌شمار باشند، اما آنقدر غریب و ناشناخته نیستند که اطلاق ادله از شامل شدن بر آنها ناتوان باشد (آیت‌الله خویی، ۱۴۱۸: ج ۳۰، ص ۴۰۲). در نقد دوم و مهم‌تر (رد کبروی)، اساساً این مبنا که دامنه شمول ادله صحت به عقود متعارف محدود است، رد شده است. بر این اساس، ملاک مشروعیت، صدق عناوین کلی مانند «عقد» و «تجارت عن تراض» است، نه صرفاً رایج بودن آن در یک زمان خاص. پذیرش چنین محدودیتی، توانایی نظام حقوقی اسلام را برای پاسخگویی

به مقتضیات زمان و ساختارهای قراردادی جدید به شدت تضعیف می‌کند. (آیت‌الله خویی، ۱۴۱۸: ج ۳۰، ص ۴۰۳). بدین ترتیب، با تکیه بر اصالت عموم و اصل صحت و رد شبهات واردشده، جواز عقود تلفیقی به عنوان یک اصل استوار، زمینه را برای تحلیل‌های بعدی فراهم می‌آورد.

برای شفافیت بیشتر محدوده بحث، باید توجه داشت که فقها برای مصادیق «جمع بین عقدین»، سه حالت کلی را تفکیک کرده‌اند: حالت اول: جایی است که هر یک از دو عقد، عوض مستقل و معین خود را دارند و صرفاً در مقام انشاء با یکدیگر جمع شده‌اند که در صحت این حالت، هیچ اختلاف نظری وجود ندارد. حالت دوم، وضعیتی که عوض‌ها معین هستند، اما تحقق یک عقد منوط و مشروط به عقد دیگر شده است (مانند برخی معاملات یکپارچه یا صفقه واحد). این حالت نیز نزد فقها صحیح شمرده شده است. کانون اصلی بحث و مناقشه، صورت سوم است؛ یعنی جایی که یک عوض واحد و غیرقابل تفکیک، در مقابل مجموع دو تعهد (مانند بیع یک عین و اجاره عین دیگر) قرار می‌گیرد. (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۹: ج ۲، ص ۳۱۳-۳۱۱). این پژوهش، بر تحلیل احکام همین صورت سوم متمرکز خواهد بود.

۲-۲. تبیین ماهیت مستقل حقوقی عقد ترکیبی و مبانی تجزیه‌پذیری آن

چگونگی تکرار ماهیت‌های حقوقی متمایز از یک انشاء واحد، پرسشی بنیادین است که پاسخ به آن، چارچوب تحلیل عقود تلفیقی را روشن می‌سازد. فقه امامیه این تعارض ظاهری را در چارچوب تبیین ماهیت حقوقی عقد ترکیبی و مبانی تجزیه‌پذیری آن مورد بررسی قرار می‌دهد؛ چارچوبی که بر تفکیک میان «صورت و شکل» و «معنا و اثر حقوقی» عقد استوار است.

بر این اساس، هرچند معامله در مقام ابراز اراده و در قالب صیغه، عقدی واحد با ایجاب و قبولی یکپارچه است، اما در عالم تحلیل حقوقی و در مرحله اجرا، به دو یا چند عقد مستقل قابل تجزیه است (محقق کرکی، ۱۴۱۴: ج ۴، ص ۴۳۷). به تعبیر دقیق‌تر، این عقد «در صورت،

واحد و در معنا، متعدد» است؛ یک بیان انشائی واحد، در حقیقت قالبی است که همزمان چند اثر حقوقی مستقل را محقق می‌سازد؛ هر یک از این آثار، هویت حقوقی مختص به خود را دارا می‌باشد. (ر.ک: جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، ۱۴۲۳، ۳۱-۳۴)

برای درک عمیق‌تر این نظریه، باید به یکی از مبانی کلیدی در اصول فقه قراردادها رجوع کرد: «آیا اسامی عقود (مانند بیع، اجاره) ناظر بر «سبب» (یعنی خود انشاء و صیغه) هستند یا بر «مسبب» (یعنی اثر حقوقی ناشی از آن انشاء، مانند تملیک عین یا منفعت)؟ (خلخال، ۱۴۲۷: ص ۸۸۵). پاسخ به این پرسش، تأثیر مستقیمی بر تحلیل عقد تلفیقی دارد. اگر اسامی عقود را ناظر بر «مسبب» بدانیم، تبیین نظریه انحلال بسیار ساده می‌گردد؛ زیرا هیچ مانعی وجود ندارد که یک سبب واحد (یک انشاء)، چندین مسبب مستقل و همزمان (مانند تملیک عین و تملیک منفعت) را ایجاد نماید. اما حتی اگر مبنای «سببیت» را بپذیریم، باز هم نظریه انحلال قابل دفاع است؛ زیرا یک سبب واحد می‌تواند مصداق چندین عنوان حقوقی مستقل باشد. به عنوان مثال، بیان واحد «بعتک داری و آجرتک حماری بکذا» از آن حیث که به تملیک عین دلالت دارد، مصداق عنوان «بیع» است و از آن حیث که به تملیک منفعت اشاره می‌کند، مصداق عنوان «اجاره» محسوب می‌شود. در نتیجه، اطلاعات ادله صحت که هر یک از این عناوین کلی (بیع، اجاره) را در بر می‌گیرند، شامل این بیان واحد نیز خواهند شد (خلخال، ۱۴۲۷: ص ۸۸۶). بدین ترتیب، نظریه انحلال تحلیلی با هر دو مبنای اصولی (سببیت یا مسببیت) سازگاری دارد و به عنوان ابزاری کارآمد، سنگ بنای درک ساختار حقوقی عقود تلفیقی و کلید حل چالش‌های احکام اختصاصی آن‌ها به شمار می‌آید.

۳-۲. تقسیط عوض و کارکرد آن در تحلیل حقوقی عقد تلفیقی

سازوکار تجزیه عقد ترکیبی به عنوان یک ابزار کاربردی حقوقی، دارای آثار عملی و تعیین‌کننده در نظام حقوقی است. مهم‌ترین نتیجه عملی این سازوکار، «تفکیک حکمی» هر یک از بخش‌های تشکیل‌دهنده عقد تلفیقی می‌باشد. پس از انجام تجزیه حقوقی، هر بخش از عقد،

موقعیت حقوقی مستقل خود را باز یافته و مقررات ویژه خویش را اعمال می نماید.

نمونه عینی این استقلال حقوقی را می توان در «حق فسخ مجلس» مشاهده نمود. در قرارداد تلفیقی بیع و اجاره، حق فسخ مجلس که ویژه عقد بیع است، تنها در بخش مربوط به بیع اجرا شده و به بخش اجاره که عقدی لازم و فاقد این خیار است، سرایت نمی کند پس از انحلال تحلیلی، هر عقد، شخصیت حقوقی مستقل خود را باز یافته و قواعد ویژه خود را به همراه می آورد، بی آنکه در احکام عقد دیگر مداخله کند. (صاحب جواهر، ۱۴۰۴: ج ۲۳، ص ۲۳۳؛ جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، ۱۴۱۷: ج ۱، ص ۵۹۹). این ویژگی در «خیار تبعض صفقه» نیز نمود می یابد؛ اگر یکی از دو عقد به دلیلی مانند عدم مالکیت، باطل تشخیص داده شود، عقد دیگر به قوت خود باقی می ماند، لکن برای طرف مقابل به جهت تجزیه شدن معامله، حق فسخ کل قرارداد ایجاد می شود (هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۹: ج ۲، ص ۳۱۲). همین امکان بطلان یک جزء و صحت جزء دیگر، گواه روشنی بر تکرر حقوقی و استقلال این اجزاء از یکدیگر است. این تفکیک عملی و اجرای قواعد مستقل، تنها با پشتوانه «قاعده تقسیط عوض» امکان پذیر می گردد. این قاعده، یک راهکار حقوقی-اقتصادی با کارکردی دوگانه است. کارکرد نخست و شناخته شده تر آن، کارکرد «پسینی» به عنوان ابزاری برای حل اختلاف است. در صورتی که بخشی از معامله باطل اعلام شود، قاعده تقسیط به طرفین امکان می دهد تا سهم جزء باطل شده از ثمن کل را محاسبه و از معامله خارج نمایند و بدین ترتیب، مبنای اعمال «خیار تبعض صفقه» را فراهم آورند (شیرازی، ۱۴۲۵: ج ۱، ص ۳۰۱).

اما کارکرد دوم که برای این پژوهش از اهمیت بنیادین برخوردار است، کارکرد «پیشینی» در قالب «مبنای تحلیل حقوقی» است. از این منظر، تقسیط یک فرض قانونی است که اراده اجمالی طرفین نسبت به عوض کلی را به اراده ای تفصیلی و قابل تجزیه تبدیل می کند. بر پایه این قاعده، عوض واحد به نسبت ارزش بازاری (قیمت سوقیه) هر یک از اجزای عقد میان آنها توزیع می شود؛ بدین معنا که ثمن کل بر «قیمت واقعی مبیع» و «اجرت متعارف منفعت» (أجرة المثل) به تناسب تقسیم می گردد (علامه حلی، ۱۴۱۳: ج ۲، ص ۹۴؛ محقق حلی، ۱۴۰۸: ج ۲، ص ۲۹). اتفاق نظر

فقها بر این مبنای ارزش‌گذاری تا حدی است که می‌توان آن را «موضع وفاق» تلقی نمود (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ج ۳، ص ۲۸۰). بنابراین، چارچوب تحلیلی تجزیه عقد ترکیبی و قاعده تقسیط عوض، دو رکن مکمل یک راهکار تحلیلی هستند که با تعیین دقیق سهم مالی هر جزء از عقد تلفیقی، امکان بررسی مستقل جزء مربوط به بیع را در ترازوی احکام ربا فراهم می‌سازند.

۳. ضمیمه رافع ربا: کالبدشکافی یک راهکار فقهی

۳-۱. مفهوم‌شناسی ضمیمه در فقه ربا (با تحلیل تطبیقی)

در نظام حقوقی اسلام، اصل حرمت ربا به عنوان یک قاعده اساسی، با پیش‌بینی راهکارهای مشروع و قانونی برای طراحی معاملات تکمیل شده است. این راهکارها امکان انجام مبادلات اقتصادی کارآمد را بدون ورود به قلمرو حرام فراهم می‌سازند. یکی از مهم‌ترین و مستندترین این راهکارها، قاعده «ضمیمه» است که مشروعیت آن مستقیماً از نصوص روایی گرفته شده و در فقه امامیه به عنوان راه حلی برای خروج موضوعی از شمول عنوان ربا پذیرفته شده است. جوهره این قاعده، شکستن ارکان تحقق ربای معاملی از طریق افزودن یک عنصر خارجی و غیرهمجنس (ضمیمه) به یکی از عوضین است. این اقدام باعث می‌شود معامله از حالت ربوی (مبادله دو کالای همجنس) خارج شده و به یک مبادله مشروع تبدیل شود.

قدر متیقن و روشن‌ترین مصداق این راهکار، «ضمیمه کالایی» است. این مهندسی حقوقی در روایات معتبری مورد تأیید قرار گرفته است؛ در مثال کلاسیک آن، از امام (ع) درباره معامله هزار درهم به انضمام یک دینار در مقابل دو هزار درهم سؤال می‌شود و ایشان آن را جایز می‌شمارند. نکته بسیار مهم در این روایات، بازسازی زمینه اجتماعی و پاسخ به یک شبهه رایج است؛ هنگامی که معترضان این روش را صرفاً یک «حیله» یا «فرار» صوری می‌نامیدند، پاسخ امام (ع) ماهیت این راهکار را روشن می‌سازد: «نَعَمْ الشَّيْءُ الْفِرَارُ مِنَ الْحَرَامِ إِلَى الْحَلَالِ» (چه نیکوست گریختن از حرام به سوی حلال). (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵، ۲۴۷؛ حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۸، ۱۷۸) این بیان نشان می‌دهد که ضمیمه، یک کلاه شرعی مذموم نیست، بلکه یک ساختاردهی

هوشمندانه و مشروع برای رسیدن به یک هدف حلال است (خویی، ۱۴۱۸: ج ۳۰، ص ۴۰۴). تحلیل دقیق فقهی از این راهکار، شرط ماهوی تأثیرگذاری آن را آشکار می‌سازد: ضمیمه زمانی مؤثر است که از جنس «ضمیمه کردن یک مال به مبیع» (ضمّ مال بمال) باشد، به گونه‌ای که عنوان «مبیع» بر «مجموع» هر دو کالا صدق کند. به بیان دیگر، ضمیمه باید موضوع معامله را به طور واقعی تغییر دهد؛ در مثال مذکور، معامله دیگر «فروش درهم به درهم» نیست، بلکه «فروش یک بسته کالایی مرکب» است. از آنجا که عوضین دیگر ماهیتاً همجنس نیستند، شرط اصلی تحقق ربای معاملی از میان رفته و زیاده موجود در یکی از طرفین، در مقابل آن جزء غیرهمجنس (دینار) قرار می‌گیرد (خویی، ۱۴۱۸: ج ۳۰، ص ۴۰۴؛ خلخالی، ۱۴۲۷: ص ۸۸۸).

با این حال، زمانی که ضمیمه از جنس «کالا» نبوده و یک «تعهد حقوقی» باشد، مسئله پیچیده‌تر می‌شود. مثال بارز این حالت، جمع «بیع و سلف» است؛ مانند آنکه کسی کالایی را بفروشد به شرط آنکه خریدار، وامی (سلف) به او بدهد. این ترکیب که در روایات از آن نهی شده (نهی النبی عن بیع و سلف)، در فقه امامیه حمل بر کراهت شده و ممنوع نیست، اما نشان‌دهنده حساسیت نسبت به ترکیب فروش با تعهدات مالی دیگر است (حسینی عاملی، ۱۴۱۹: ج ۱۴، ص ۷۹۲). این حساسیت از آنجا ناشی می‌شود که دیگر به سادگی نمی‌توان ادعا کرد که موضوع مبیع تغییر کرده است. در اینجا یک تعهد (قرض دادن) در کنار یک کالا (مبیع) قرار گرفته و این سؤال مطرح می‌شود که آیا یک «تعهد» می‌تواند همان نقش حقوقی یک «کالای خارجی» را در تغییر ماهیت معامله ایفا کند یا خیر. هرچند فقها چنین ترکیبی را باطل ندانسته‌اند، اما تردیدهای پیرامون آن نشان می‌دهد که هرچه از ضمیمه «کالایی» فاصله گرفته و به سمت ضمیمه‌های «تعهدی» و «عقدی» حرکت می‌کنیم، از حوزه قطعی جواز خارج و به قلمرو تحلیل‌های دقیق‌تر وارد می‌شویم. بنابراین، معیار قاطع برای تشخیص ضمیمه مؤثر، قابلیت آن در هم‌جوشی با عوضین و تغییر ماهیت «مبیع» از یک شیء بسیط به یک بسته کالایی مرکب است؛ معیاری که سنگ محک ارزیابی «عقد اجاره» در ایفای چنین نقشی خواهد بود.

۳-۲. نقد نظریه کفایت «ضمیمه عقدی»

پس از آنکه ماهیت و معیار ضمیمه مؤثر در فقه ربا تبیین گردید، اکنون می‌توان به پرسش اصلی این پژوهش بازگشت: آیا در عقد تلفیقی بیع و اجاره، «عقد اجاره» می‌تواند همان نقش ضمیمه را برای «عقد بیع» ایفا کرده و آن را از شمول حرمت ربا خارج سازد؟ در نگاه نخست، ممکن است این نظریه قابل دفاع به نظر برسد؛ چرا که «منفعت» در عقد اجاره، خود نوعی مالیت داشته و افزودن آن به معامله، عوضین را از همجنس بودن صرف خارج می‌کند. بر این اساس، می‌توان تصور کرد که انضمام عقد اجاره به بیع، همان کارکرد ضمیمه کردن یک کالای غیرهمجنس را دارد (خلخال، ۱۴۲۷: ج ۱، ص ۸۸۸). با این وجود، این دیدگاه در برابر تحلیل دقیق حقوقی و معیارهای سخت‌گیرانه‌ای که برای ضمیمه رافع ربا وجود دارد، تاب نمی‌آورد. فقهای متأخر با ژرف‌نگری، میان «ضمیمه کردن یک مال به مبیع» و «ضمیمه کردن یک عقد به عقد دیگر» تمایزی قاطع قائل شده و دومی را برای رفع حرمت ربا کافی ندانسته‌اند (طباطبائی قمی، ۱۴۲۳: ج ۱، ص ۱۸۲).

استدلال محوری در رد کفایت ضمیمه عقدی، بر این پایه استوار است که در چنین ترکیبی، شرط بنیادین ضمیمه، یعنی «تغییر ماهیت مبیع»، هرگز محقق نمی‌شود. آنچه در عالم واقع رخ داده، صرفاً یک انضمام صوری در مقام انشاء و بیان اراده است، نه یک ادغام ماهوی در موضوع معامله. مبیع در جزء مربوط به بیع، همچنان همان کالای ربوی (مثلاً یک دینار) به تنهایی است و «منفعت خانه» به عنوان یک مال دیگر به آن ضمیمه نشده تا یک «بسته کالایی مرکب» را به عنوان مبیع تشکیل دهد. به بیان دقیق خوئی، «مبیع در اینجا فقط دینار است، بدون آنکه شیء دیگری به عنوان جزء مبیع با آن همراه شود؛ نهایت چیزی که رخ داده، ضمیمه شدن معامله‌ای دیگر (یعنی اجاره) به معامله بیع است» (خوئی، ۱۴۱۸: ج ۳۰، ص ۴۰۴). عقد اجاره، یک ماهیت حقوقی مستقل با موضوع (منفعت) و عوض تحلیلی خاص خود باقی می‌ماند و نمی‌تواند همزمان بخشی از موضوع معامله‌ای دیگر (بیع) باشد. در واقع، آنچه ضمیمه شده یک «عقد» است، نه یک «مال»؛ و این دو، دو مقوله کاملاً متفاوت در عالم حقوق هستند.

قدرتمندترین برهان برای اثبات این استقلال ماهوی و در نتیجه، عدم کفایت ضمیمه عقدی، توسل به فرض «تعدد مالکین» است. اگر تصور شود که یک وکیل، به نمایندگی از دو مالک مستقل، خانه یکی را اجاره داده و دینار دیگری را در همان صیغه واحد به فروش می‌رساند، تردیدی باقی نمی‌ماند که عقد اجاره متعلق به مالک اول، نمی‌تواند ضمیمه‌ای برای بیع متعلق به مالک دوم محسوب شود و آن را از وصف ربوی بودن خارج کند. استقلال کامل دو جریان حقوقی و مالی در این فرض، امری بدیهی است. این برهان به وضوح نشان می‌دهد که ماهیت حقوقی عقود، تابع مالکیت و موضوع مستقل خود است و صرف تجمیع انشائی توسط یک شخص، آن‌ها را در یکدیگر ادغام نمی‌کند. وقتی در فرض تعدد مالکین، تحقق ضمیمه امری ناممکن و غیرمنطقی است، در فرض مالک واحد نیز ماهیت تغییر نمی‌کند؛ زیرا وحدت مالک، تأثیری در استقلال ماهوی دو عقد مجزا که بر دو موضوع متفاوت (عین و منفعت) واقع شده‌اند، ندارد (خویی، ۱۴۱۸: ج ۳۰، ص ۴۰۴). بنابراین، «ضمیمه عقدی» یک انضمام شکلی و فاقد جوهر و ماهیت «ضمیمه رافع ربا» بوده و نمی‌تواند معامله ربوی را مشروع سازد.

۳-۳. بررسی شبهه متقابل: آیا منفعت، مال نیست؟

قوی‌ترین شبهه و استدلال متقابلی که می‌توان در برابر نظریه عدم کفایت «ضمیمه عقدی» مطرح کرد، یک برساخته منطقی است که از دل اصول مسلم فقهی استخراج می‌شود، این شبهه بر دو مقدمه استوار است که هر دو از پشتوانه فقهی محکمی برخوردارند: مقدمه اول آنکه «منفعت» در عقد اجاره، بدون هیچ تردیدی دارای ارزش اقتصادی و وصف «مال» است؛ اساساً صحت عقد اجاره بر همین مالیت استوار است. مقدمه دوم آنکه خود قاعده «تقسیم عوض» که پیش‌تر بررسی شد، ارزش منفعت (أجره المثل) و ارزش عین (قیمه المبیع) را در یک ترازوی اقتصادی و در عرض یکدیگر قرار می‌دهد و آن‌ها را به عنوان اجزای هم‌سنگ یک عوض واحد به رسمیت می‌شناسد (علامه حلی، ۱۴۱۳: ج ۲، ص ۹۴؛ محقق حلی، ۱۴۰۸: ج ۲، ص ۲۹). نتیجه منطقی این دو مقدمه آن است که اگر معیار ضمیمه رافع ربا، «ضم مال به مال» است و منفعت نیز «مال» به شمار می‌آید، پس انضمام عقد اجاره که متضمن تملیک این «مال» است، باید برای

تحقق ضمیمه و خروج از ربای معاملی کافی باشد.

این استدلال قدرتمند، با وجود ظاهر منطقی، در برابر تحلیل دقیق از ماهیت حقوقی قرارداد تاب نمی‌آورد. پاسخ به این شبهه، در گرو تفکیک میان «مالیت داشتن» یک شیء و «جایگاه حقوقی» آن در ساختار معامله است. هرچند مقدمات استدلال (مال بودن منفعت و هم‌سنگی اقتصادی آن در تقسیط) کاملاً صحیح است، اما نتیجه‌گیری آن از یک خطای تحلیلی رنج می‌برد؛ زیرا معیار کلیدی و مؤثر در ضمیمه رافع ربا، صرفاً افزودن یک «مال» به معامله نیست، بلکه افزودن آن به گونه‌ای است که «جزء مبیع» محسوب شده و ماهیت موضوع عقد بیع را تغییر دهد. چنانکه در تحلیل روایات ضمیمه گذشت، شرط تأثیرگذاری آن است که عنوان «مبیع» بر «مجموع» هر دو کالا صدق کند (خلخال، ۱۴۲۷: ص ۸۸).

در عقد تلفیقی بیع و اجاره، «منفعت خانه» هرگز به عنوان جزئی از «مبیع» وارد معامله نمی‌شود. منفعت در اینجا، «موضوع عقد اجاره» است، نه ضمیمه «موضوع عقد بیع». این دو، دو رابطه حقوقی موازی هستند که در یک انشاء جمع شده‌اند، اما موضوعات آن‌ها در یکدیگر ادغام نمی‌شوند. عنوان «مبیع» در این معامله، همچنان به تنهایی بر کالای ربوی (مثلاً دینار) صدق می‌کند و هرگز نمی‌توان به مجموعه «دینار و منفعت یک‌ساله خانه» عنوان «مبیع» را اطلاق کرد. بنابراین، شبهه مذکور از آنجا ناشی می‌شود که میان واقعیت اقتصادی (انتقال دو مال در یک معامله) و واقعیت حقوقی (وجود دو موضوع قرارداد مستقل) خلط می‌کند. قواعد فقهی ربا، ناظر بر واقعیت حقوقی و ماهیت دقیق «عقد بیع» است که در این فرض، موضوع آن بسیط باقی مانده و با انضمام عقد دیگر، مرکب نشده است. از این رو، هرچند منفعت، مال است، اما چون در قالب یک عقد مستقل (اجاره) و نه به عنوان جزئی از مبیع به معامله ضمیمه شده، فاقد صلاحیت لازم برای ایفای نقش ضمیمه رافع ریاست.

۳-۴. برهان تعدد مالکین و نتایج آن در تبیین استقلال هویتی عقود

قاطع‌ترین استدلال برای اثبات عدم کفایت «ضمیمه عقدی»، بررسی فرضی است که در آن مالکین متعدد وجود دارند. این برهان که مبتنی بر اصل «استقلال هویتی عقود در تحلیل حقوقی»

(صاحب جواهر، ۱۴۰۴: ج ۲۳، ص ۲۳۳) استوار است، به روشنی نشان می‌دهد که ادغام ماهوی دو عقد از طریق انضمام صوری ممکن نیست. (خویی، ۱۴۱۸: ج ۳۰، ص ۴۰۴)

گام اول: صورت‌بندی فرض. برای تبیین این برهان، فرض می‌شود که یک وکیل، به نمایندگی از دو مالک مستقل عمل می‌کند؛ او مأمور است خانه مالک «الف» را اجاره دهد و همزمان، دینار متعلق به مالک «ب» را در همان معامله به فروش برساند. اگر این وکیل هر دو تعهد را در قالب یک صیغه واحد و با عوضی یکپارچه در مقابل یک مشتری منعقد سازد، ساختاری مشابه با مسئله اصلی (جمع بیع و اجاره) شکل می‌گیرد، با این تفاوت که هر جزء از معامله، به یک مالک مجزا تعلق دارد.

گام دوم: استنتاج نتیجه بدیهی. در این فرض، این پرسش مطرح می‌شود که آیا عقد اجاره متعلق به مالک «الف»، می‌تواند به عنوان ضمیمه‌ای برای بیع ربوی متعلق به مالک «ب» عمل کرده و آن را مشروع سازد؟ پاسخ به این پرسش، منفی و بدیهی است. در این ساختار، هیچ تردیدی وجود ندارد که دو جریان حقوقی و مالی کاملاً مستقل در حال وقوع است؛ عوضی که برای اجاره پرداخت می‌شود به مالک «الف» تعلق دارد و عوض بیع به مالک «ب». استقلال کامل این دو رابطه حقوقی که هر یک ریشه در مالکیت و اراده‌ای مجزا دارند، مانع از آن است که یکی بتواند ماهیت دیگری را تغییر دهد. بی‌شک، مشتری نمی‌تواند در مقابل مالک «ب» ادعا کند که بیع دینار ربوی نیست، چون همزمان خانه‌ای از مالک «الف» اجاره کرده است. در این فرض، عدم صدق عنوان ضمیمه، امری غیرقابل تأمل است (خویی، ۱۴۱۸: ج ۳۰، ص ۴۰۴).

گام سوم: تعمیم منطقی. اکنون، گام نهایی و تعیین‌کننده برداشته می‌شود: اگر در فرض تعدد مالکین، استقلال ماهوی عقود و عدم امکان تأثیرگذاری یکی بر دیگری امری قطعی و غیرقابل تردید است، چگونه می‌توان پذیرفت که صرف «وحدت مالک» این ماهیت ذاتی را تغییر دهد؟ ماهیت حقوقی «بیع» و «اجاره» امری ثابت و برآمده از قصد طرفین نسبت به تملیک عین یا منفعت است و تابع شخصیت یا تعداد مالکین نیست. وحدت مالک، یک امر عرضی و خارجی نسبت به ماهیت عقود است و نمی‌تواند دو ماهیت حقوقی متمایز را در یکدیگر ادغام کرده و

از آن‌ها یک «مبیع مرکب» بسازد. این برهان به وضوح نشان می‌دهد که انضمام دو عقد در یک انشاء، یک انضمام «صوری» است نه «ماهوی». بنابراین، همان‌طور که در فرض تعدد مالکین، اجاره نمی‌تواند ضمیمه رافع ربا باشد، در فرض مالک واحد نیز از چنین صلاحیتی برخوردار نیست و این، دلیل قاطعی بر عدم کفایت «ضمیمه عقدی» برای فرار از ربای معاملی است (خویی، ۱۴۱۸: ج ۳۰، ص ۴۰۴).

۴. تحلیل تطبیقی سایر احکام وضعی در عقود تلفیقی

پیش از ورود به تحلیل دقیق حکم «ربا»، ضروری است کارآمدی ابزارهای تحلیلی فقه (نظریه انحلال و قاعده تقسیط) را در مواجهه با یک چالش کلاسیک و بنیادین دیگر بیازماییم: «شبهه غرر و جهالت». بررسی این چالش نشان می‌دهد که چگونه فقها با به کارگیری همین چارچوب تحلیلی، یکی از جدی‌ترین موانع صحت این‌گونه قراردادها را مرتفع ساخته‌اند و این موفقیت، مسیر را برای تحلیل چالش‌های دیگر هموار می‌سازد. این چالش، که به طور برجسته در تأملات فقهی محقق اردبیلی بازتاب یافته، استدلال می‌کند که لازمه صحت عقود بیع و اجاره، معلوم بودن عوضین است (محقق اردبیلی، ۱۴۰۳: ج ۸، ص ۵۳۲). در عقد تلفیقی، هرچند عوض کل معلوم است، اما عوض تفصیلی هر یک از دو عقد (قیمت مبیع و مبلغ اجاره‌بها) در لحظه انشاء مجهول است (حکیم، ۱۴۱۶: ج ۱۲، ص ۱۴۶). از منظر منتقدین، همین جهالت تفصیلی، معامله را در معرض ریسک و عدم شفافیت قرار داده و آن را مصداق «بیع غرری» می‌کند که در شریعت از آن نهی شده است.

در مقابل این دیدگاه، مشهور فقها با ارائه پاسخی دو لایه و مستحکم، این اشکال را مرتفع دانسته‌اند. لایه نخست پاسخ بر این مبنا استوار است که در چنین ساختاری، مجموعه عقود «به منزله یک عقد واحد» تلقی می‌شود و برای رفع غرر، «علم اجمالی به عوض در برابر کل معامله» کفایت می‌کند. از این منظر، جهالت به اجزاء تا زمانی که به جهل در کل معامله سرایت نکند، ضرری به صحت آن نمی‌زند، زیرا همین مقدار از علم برای انتفای غرر و ریسک غیرمتعارف کافی است (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ج ۳، ص ۲۸۰؛ ابن ابی جمهور، ۱۴۱۰: ص ۱۱۷؛ اشتهااردی،

۱۴۱۷: ج ۲۷، ص ۲۷۳). لایه دوم پاسخ، به کارکرد تعدیل‌کننده «قاعده تقسیط» اشاره دارد. وجود یک مکانیسم عقلایی و مورد وفاق برای تعیین ارزش هر جزء بر اساس قیمت متعارف بازار، هرگونه غرر غیرقابل کنترل را از میان برمی‌دارد و معامله را شفاف و قابل ارزیابی می‌سازد (یزدی، ۱۴۱۹: ج ۵، ص ۱۱۵).

تحلیل عمیق‌تر این مناقشه، ریشه‌های آن را در یک بحث دقیق «اصول فقهی» آشکار می‌سازد: ماهیت دلیل بطلان غرر. اگر دلیل بطلان، «دلیل لبی» (مانند اجماع یا سیره عقلا) باشد، دامنه آن محدود به قدر متیقن، یعنی موارد غرر در عقود مستقل و بسیط است و شامل ساختارهای جدید و تلفیقی که مورد اتفاق اصحاب است، نمی‌شود (حکیم، ۱۴۱۶: ج ۱۲، ص ۱۴۶). اما اگر دلیل بطلان، «دلیل لفظی» (مانند روایت «نهی النبی عن بیع الغرر») باشد، اطلاق آن در نگاه اول می‌تواند شامل مسئله حاضر نیز بشود. با این حال، فقها در پاسخ به این فرض نیز استدلال کرده‌اند که «اتفاق اصحاب» و اجماع عملی ایشان بر صحت عقود تلفیقی، به مثابه یک «مخصص لبی» عمل کرده و این مورد را از شمول آن اطلاق عام خارج می‌سازد (حکیم، ۱۴۱۶: ج ۱۲، ص ۱۴۶-۱۴۷). موفقیت فقها در پاسخ‌گویی به چالش غرر با استفاده از ابزارهای انحلال و تقسیط، اعتبار و کارآمدی این چارچوب تحلیلی را به اثبات می‌رساند و نشان می‌دهد که این مبانی، ظرفیت لازم برای تحلیل دقیق احکام وضعی دیگر، از جمله ربا، را نیز دارا هستند.

۴-۱. چالش بیع صرف: لزوم تقابض در مجلس

تحلیل کارآمدی «نظریه انحلال» محدود به حل چالش غرر نیست، بلکه در مواجهه با سایر احکام وضعی خاص نیز قدرت تبیین‌گری خود را به نمایش می‌گذارد. یکی از برجسته‌ترین این موارد، اعمال شرط «تقابض در مجلس» است که از احکام ویژه «بیع صرف» (مبادله طلا و نقره) به شمار می‌رود. این شرط که در نصوص روایی معتبر بر آن تأکید شده (خلخال، ۱۴۲۷: ص ۸۸۷)، حکم می‌کند که در مبادله نقدین، عوضین باید پیش از ترک جلسه عقد، به قبض یکدیگر درآیند. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که این حکم آمره، در ساختار پیچیده یک عقد تلفیقی که تنها جزئی از آن مصداق بیع صرف است، چگونه اعمال می‌گردد. پاسخ به این پرسش، نه

تنها یک مسئله فرعی را روشن می‌سازد، بلکه به مثابه یک تأیید قاطع بر درستی مبانی انحلال عمل می‌کند.

این مسئله به بهترین شکل در مثال مشهور صاحب «عروۃ الوثقی» تبیین شده است. ایشان فرض می‌کنند که شخصی در یک انشاء واحد بگوید: «این خانه را به تو اجاره دادم و این دینار را به تو فروختم در مقابل ده دینار». فتوای ایشان در این خصوص، یک شاهکار تحلیل فقهی است: شرط تقابض در مجلس، «نسبت به جزء بیع» الزامی است (یزدی، ۱۴۰۹: ج ۲، ص ۶۲۴). این فتوا، محصول یک فرآیند تحلیلی چندمرحله‌ای است که دقیقاً بر مبانی پیش‌گفته استوار است: مرحله اول، فقیه با به کارگیری «نظریه انحلال»، عقد واحد را به دو ماهیت مستقل «بیع» و «اجاره» تجزیه می‌کند. مرحله دوم، ماهیت جزء بیع را به عنوان مصداقی از «بیع صرف» شناسایی می‌کند. مرحله سوم، با اعمال «قاعده تقسیط»، مشخص می‌کند که چه سهمی از عوض کل (ده دینار) به این جزء تعلق دارد. مرحله نهایی، حکم خاص بیع صرف (لزوم تقابض) را تنها بر همان جزء شناسایی‌شده و سهم معین‌شده از عوض، اعمال می‌کند.

این فرآیند، به قوی‌ترین شکل ممکن، صحت و کارآمدی «نظریه انحلال» را اثبات می‌کند. زیرا اگر عقد تلفیقی، یک ماهیت حقوقی جدید، بسیط و غیرقابل تجزیه بود، دیگر نمی‌توانست عنوان «بیع صرف» بر آن صدق کند تا حکم خاص آن را بپذیرد. اعمال یک حکم مختص به بیع، بر جزئی از یک معامله بزرگتر، تنها در صورتی ممکن است که آن جزء، هویت حقوقی مستقل خود را به عنوان «بیع» حفظ کرده باشد. این دقت نظر تا آنجا پیش می‌رود که فقها در ادامه همین بحث، میان عناوین حقوقی مختلف تمایز قائل شده‌اند؛ چنانکه بسیاری از محشین عروه معتقدند اگر همین معامله در قالب «صلح» انجام می‌شد (مثلاً: «...و مصلحه کردم با تو بر این دینار...»)، شرط تقابض در مجلس الزامی نبود، زیرا لسان ادله تقابض، مختص عنوان «بیع» است. این در حالی است که حکم حرمت «ربا» به دلیل عمومیت ادله آن که ناظر بر ماهیت مبادله است و نه عنوان آن، شامل صلح نیز می‌شود (خویی، ۱۴۱۹: ج ۵، ص ۱۱۶؛ گلپایگانی، ۱۴۱۹: ج ۵، ص ۱۱۶). این سطح از تفکیک و دقت نظر، به بهترین شکل نشان می‌دهد که نظریه انحلال، یک

اصل بنیادین و کارآمد در تحلیل حقوقی عقود تلفیقی است.

نتیجه‌گیری

این پژوهش به یک نتیجه قاطع منتهی شد که در نظام حقوقی اسلام، افزودن یک «عقد» به عقد دیگر نمی‌تواند تأثیر قابل توجهی در تغییر هویت حقوقی و احکام اساسی آن داشته باشد. اگرچه فقه امامیه با رویکردی منعطف، ساختارهای پیچیده قراردادی مانند «جمع بین عقدین» را می‌پذیرد، اما این پذیرش شکلی، مجوزی برای نادیده گرفتن هویت مستقل اجزای تشکیل‌دهنده آن محسوب نمی‌شود. کاربرد چارچوب تحلیلی تجزیه عقد ترکیبی در مواجهه با چالش‌هایی مانند غرر و بیع صرف، اثبات کرد که هر بخش از عقد تلفیقی، هویت حقوقی مستقل خود را حفظ می‌نماید. بر این اساس، پژوهش حاضر به وضوح نشان داد که «ضمیمه عقدی» فاقد شرایط لازم برای ایفای نقش «ضمیمه رافع ربا» است؛ زیرا «ضمیمه عقدی» قادر به ایجاد یک «مبیع مرکب» و تغییر ماهیت «موضوع عقد بیع» نیست. برهان «تعدد مالکین» نیز به شکلی انکارناپذیر نشان داد که استقلال ماهوی عقود، امری ذاتی است که وحدت اعتباری مالک، نمی‌تواند آن را تحت تأثیر قرار دهد. بنابراین، حکم نهایی آن است که در فرض اجتماع بیع و اجاره، اگر جزء بیع پس از تقسیط عوض، مصداق معامله ربوی باشد، باطل است و ضمیمه شدن عقد اجاره، تأثیری در این بطلان نخواهد داشت.

این یافته، دلالت‌های نظری عمیقی دارد که برجسته‌ترین آن، نشان‌دهنده اولویت «تحلیل محتوای حقوقی» بر «توجه صرف به شکل و فرم قرارداد» در فقه معاملات است. فقه امامیه در این زمینه به وضوح نشان می‌دهد که صرف چینش صوری و ظاهری قراردادها برای تعیین حکم نهایی کافی نیست، بلکه باید به محتوا، اثرات حقوقی، ماهیت و جوهر روابط حقوقی واقعی ایجادشده نگریست. این رویکرد، از طریق ابزارهای دقیقی

چون «تفکیک مفهومی» (میان ضمّ عقد و ضمّ مال) و «فروض حقوقی» (مانند فرض تعدد مالکین)، به نظام حقوقی عمق و استحکامی می‌بخشد که آن را از سطحی‌نگری و تمسک به ظواهر مصون می‌دارد. این پژوهش به روشنی اثبات می‌کند که فقه امامیه، نظامی «محتوامحور» و «اثرگرا» است که ضمن انعطاف‌پذیری در پذیرش شکل‌های جدید قراردادی، بر حفظ اصول بنیادین و قواعد اساسی خود پایبند می‌ماند.

همچنین، یافته‌های این تحقیق، مستقیماً بر حوزه «مالیه و بانکداری اسلامی» تأثیرگذار است و دلالت‌های کاربردی روشنی ارائه می‌دهد. تمایز قاطع میان ضمیمه عقدی و کالایی، یک معیار شفاف برای ارزیابی شرعی ابزارهای مالی ترکیبی مدرن ایجاد می‌کند. برای مثال، در تحلیل اعتبار صکوک که در آن عناصری از بیع و اجاره با یکدیگر ترکیب می‌شوند، این پرسش کلیدی را می‌توان با معیار مذکور بررسی کرد که آیا ساختار طراحی شده، یک ترکیب واقعی از دارایی‌ها و منافع است یا صرفاً پوششی برای یک رابطه «دین» با سود ثابت. تحلیل ارائه شده در این مقاله، این ابزار دقیق را در اختیار کارشناسان قرار می‌دهد که فراتر از صورت ظاهری قرارداد، به ماهیت حقیقی جریان‌های مالی و حقوقی نگریسته و ساختارهای مشروع را از پوشش‌های صوری برای معاملات ربوی تمیز دهند.

فهرست منابع

- ابن ابی جمهور، محمد بن علی. (۱۴۱۰ق). الأقطاب الفقهية على مذهب الإمامية. قم: انتشارات كتابخانه آية الله مرعشي نجفی.
- ابن سعيد حلی، یحیی بن احمد. (۱۴۰۵ق). الجامع للشرائع. قم: مؤسسه سید الشهداء العلمية.
- اشتهاردی، علی پناه. (۱۴۱۷ق). مدارک العروة. تهران: دار الأسوة للطباعة و النشر.
- بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم (آل عصفور). (۱۴۰۵ق). الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه قم.
- جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، سید محمود هاشمی. (۱۴۱۷ق). معجم فقه الجواهر. بیروت: الغدير للطباعة و النشر و التوزيع.
- حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعة. قم: مؤسسه آل البيت.
- حسینی عاملی، سید محمدجواد بن محمد. (۱۴۱۹ق). مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة (ط - الحديثه). قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه قم.
- حکیم، سید محسن بن مهدی طباطبائی. (۱۴۱۶ق). مستمسک العروة الوثقی. قم: مؤسسه دار التفسیر.
- حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (علامه حلی). (۱۴۱۳ق). قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه قم.
- حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (علامه حلی). (۱۴۱۴ق). تذکره الفقهاء (ط - الحديثه). قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
- خلخالی، سید محمد مهدی موسوی. (۱۴۲۷ق). فقه الشیعة - کتاب الإجارة. تهران: مرکز فرهنگی انتشارات منیر.
- خویی، سید ابوالقاسم موسوی. (۱۴۱۸ق). موسوعة الإمام الخوئی. قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی.
- خویی، سید ابوالقاسم موسوی. (بی تا). المستند فی شرح العروة الوثقی. قم.

سبزواری، سید عبدالاعلی. (۱۴۱۳ق). مهذب الأحكام (للسبزواری). قم: مؤسسه المنار - دفتر حضرت آیه الله.

شهید اول، محمد بن مکی. (بی تا). القواعد و الفوائد. قم: کتابفروشی مفید.
شیرازی، سید صادق حسینی. (۱۴۲۵ق). التعليقات على شرائع الإسلام. قم: انتشارات استقلال.
طباطبائی قمی، سید تقی. (۱۴۲۳ق). الآراء و المبانی فی الأصول و الفقه و الرجال و التفسیر (الغایة القصوى فی التعليق على العروة الوثقى - کتاب الإجارة). قم: انتشارات محلاتی.
عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی). (۱۴۱۳ق). مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام. قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة.

فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله. (۱۴۰۳ق). نضد القواعد الفقهيّة على مذهب الإمامیة. قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.

کاشانی، محمد محسن ابن شاه مرتضی (فیض کاشانی). (بی تا). مفاتیح الشرائع. قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.

کلینی، ابوجعفر، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی (ط - الإسلامیة). تهران: دار الکتب الإسلامیة.

محقق حلی، جعفر بن حسن. (۱۴۰۸ق). شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام. قم: مؤسسه اسماعیلیان.

محقق کرکی، علی بن حسین عاملی. (۱۴۱۴ق). جامع المقاصد فی شرح القواعد. قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.

مقدس اردبیلی، احمد بن محمد. (۱۴۰۳ق). مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه قم.

نجفی، محمدحسن بن باقر (صاحب جواهر). (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

هاشمی شاهرودی، سید محمود. (۱۴۲۹ق). کتاب الإجارة. قم: دائرة المعارف الفقه الإسلامی.

یزدی، سید محمدکاظم بن عبدالعظیم. (۱۴۰۹ق). العروة الوثقی (للسید الیزدی). بیروت:
مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

یزدی، سید محمدکاظم بن عبدالعظیم. (۱۴۱۹ق). العروة الوثقی (المحشی). قم: دفتر انتشارات
اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.